

چاپ

پنجم و هشتم

جوجومويز

مريم مفتاحي

ناشر



سرساز

ادامهٔ رمان
من پيش از تو



ketabTala

پس از تو

جو جو مویز

ترجمه: مریم مفتاحی



ناشر برگزیده ویژه سال ۱۳۹۲

سرشناسه	مویز، جو جو، ۱۹۶۹ م. Moyes, Jojo
عنوان و نام پدیدآور	پس از تو / جو جو مویز؛ ترجمه مریم مفتاحی
مشخصات نشر	تهران: آموت، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	۵۲۴ ص.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۳۸۴-۰۱۸-۸
وضعیت فهرست‌نویسی	فیبیا
یادداشت	عنوان اصلی: After you, c2015.
موضوع	داستان‌های انگلیسی -- قرن ۲۰ م.
شماره افزوده	مفتاحی، مریم، ۱۳۴۳ - مترجم
رده‌بندی کنگره	۱۳۹۲ ص ۳/م ۹ PZ
رده‌بندی دیوپی	۸۲۳/۸۱۴
شماره کتابشناسی ملی	۳۹۹۳۳۵۱



پس از تو

جو جو مویز

ترجمه: مریم مفتاحی

چاپ اول: بهار ۱۳۹۵

چاپ پنجاه و هفتم: تابستان ۱۴۰۱

شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

حروفچینی: شهیر / لیتوگرافی و چاپ: ترانه / نمونه‌خوانی: مینا فرشی احمدی - رکسانا نقوی

مرجع قیمت: سایت رسمی نشر آموت

نشر آموت

تلفن: ۶۶۴۹۹۱۰۵ - ۰۹۳۶۰۳۵۵۴۰۱ / اینستاگرام: www.instagram.com/aamout

پست الکترونیکی: aamout@gmail.com / وب سایت: www.aamout.com

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۸۴-۰۱۸-۸ 978 - 600 - 384 - 018 - 8

«کتابفروشی آموت»

تهران - بلوار مرزداران - نیش خیابان آریافر - ساختمان ۲۰۰۰ - طبقه همکف شمالی

تلفن: ۴۴۲۳۲۰۷۵ - ۰۹۳۶۸۸۲۸۱۸۰ سایت کتابفروشی aamout.ir

فصل‌ها

۷	فصل اول
۱۸	فصل دوم
۳۶	فصل سوم
۶۱	فصل چهارم
۷۸	فصل پنجم
۹۳	فصل ششم
۱۱۳	فصل هفتم
۱۲۹	فصل هشتم
۱۴۸	فصل نهم
۱۶۹	فصل دهم
۱۹۱	فصل یازدهم
۲۱۳	فصل دوازدهم
۲۲۹	فصل سیزدهم
۲۴۵	فصل چهاردهم
۲۶۸	فصل پانزدهم
۲۸۶	فصل شانزدهم
۳۰۹	فصل هفدهم

۳۳۲	فصل هجدهم
۳۴۰	فصل نوزدهم
۳۶۱	فصل بیستم
۳۷۴	فصل بیست و یکم
۳۹۵	فصل بیست و دوم
۴۱۰	فصل بیست و سوم
۴۳۳	فصل بیست و چهارم
۴۵۱	فصل بیست و پنجم
۴۷۳	فصل بیست و ششم
۴۹۱	فصل بیست و هفتم
۵۰۴	فصل بیست و هشتم
۵۱۵	فصل بیست و نهم
۵۳۶	فصل سیام

فصل اول

مرد تنومند انتهای بارش سرش عرق می ریزد. سرش را پایین گرفته و نگاهش به گیلاس ویسکی است، اما هرازگاهی به پشت سرش، به در ورودی، نگاه می کند. دانه های عرق، زیر نور مهتابی، می درخشند. مرد نفس عمیق و بی ثباتی می کشد؛ یک آه مبدل، بعد دوباره به گیلانش نگاه می کند.

-هی! ببخشید؟

من که سرگرم برق انداختن گیلاس ها هستم، سرم را بالا می گیرم.
-یک گیلاس دیگه لطفاً!

می خواهم بگویم کار خوبی نیست و فایده ای ندارد، فقط این که بیشتر از ظرفیتش می خورد. ولی مرد درشت اندامی است و فقط هم پانزده دقیقه تا تعطیلی کافه مانده است. طبق دستورالعمل سندیکا، دلیلی ندارد چنین چیزی به او بگویم، در نتیجه جلو می روم، گیلانش را برمی دارم تا پرکنم. مرد به بطری اشاره می کند.

-ویسکی اسکاتلندی لطفاً!

دست گوستالویش را به صورت نمناکش می کشد.

-هفت پوند و بیست پنی لطفاً!

سه شنبه شب است و ساعت یک ربع مانده به یازده و کافه ای ایرلندی فرودگاه ایست سیتی^۱ به نام شمراک و کلورور^۲ که البته هیچ حال و هوای

ایرلندی ندارد. می‌شود گفت به همان اندازه که مهاتما گاندی ایرلندی بود، این کافه هم ایرلندی است. چیزی به تعطیلی آن نمانده، به محض این که آخرین هواپیما بلند شود، کافه تعطیل می‌شود. حالا هم توی کافه به غیر از من چند نفر بیشتر نیستند؛ یک مرد جوان که بالاپ تاپش سرگرم است، دو زن پرحرف سر میز شماره‌ی دو و مردی که ویسکی ایرلندی‌اش را کم‌کم می‌نوشد و منتظر پرواز استکهلم یا مونیخ است، پرواز مونیخ چهل دقیقه تأخیر دارد.

از ظهر سر کار هستم، چون کارلی^۱ به خاطر دل‌درد برگشت خانه. برای من مهم نیست و هیچ مشکلی ندارم تا دیروقت سر کار باشم. همین طور که دارم آهنگی با خودم زمزمه می‌کنم جلو می‌روم و گیللاس‌های روی میز زن‌ها را جمع می‌کنم که سرگرم تماشای فیلم کوتاهی از گوشی تلفنشان هستند. یکسره هم می‌خندند، خنده‌ای بی‌دغدغه و از سرخوشی که نتیجه‌ی چیزی است که خورده‌اند. وقتی دارم گیللاس‌ها را جمع می‌کنم، زن موبور می‌گوید:

- نوهام پنج روزه است.

من لبخند می‌زنم و می‌گویم:

- چه خوب!

همه‌ی بچه‌ها از نظر من مثل کیک کشمش‌ی خوردنی هستند.

- سوئد زندگی می‌کند. خودم تا حالا آن‌جا نرفته‌ام. ولی باید بروم و نوه‌ی

اولم را ببینم. نه؟

- حالا هم داریم تولدش را جشن می‌گیریم.

هر دو می‌زنند زیر خنده.

- بیا با ما لبی تر کن. پنج دقیقه کار را اول کن. مانمی رسیم تا آخر وقت این

بطری را تمام کنیم.

در همان لحظه، گوشی تلفن هشدار می‌دهد که آن‌ها داد.

- بیا برویم. بجنب.

وسایلشان را برمی دارند و راه می افتند. شاید من تنها کسی هستم که متوجه می شوم با وجودی که سعی می کنند خودشان را محکم نگه دارند، با کمی تلو تلو به طرف بازرسی می روند. گیلانها را روی پیشخوان می گذارم، نگاهی به اطراف می اندازم تا ببینم چیزی برای شستن هست یا نه. زن ریزاندام برمی گردد تا شالش را بردارد.

- تو هیچوقت وسوسه نمی شوی. نه؟

- ببخشید متوجه نشدم.

- بعد از شیفت بروی و سوار هواپیما شوی. من بودم می شدم.

دوباره می خندد.

- هر روز که این جایی.

لبخند می زنم، لبخندی که اقتضای شغل من است و هیچ معنی خاصی ندارد. بعد برمی گردم و به طرف پیشخوان می روم.

فروشگاه های معاف از مالیات دارند تعطیل می شوند، درهای کرکره ای روی کیف دستی ها و شکلات هایی که مسافرها دقیقه آخر برای هدیه می خرند، کشیده می شوند. چراغ درهای شماره ی سه، پنج و یازده به ورودی باند خاموش می شوند و آخرین مسافرها به آسمان شب می زنند. و ایسولت^۱ نظافتچی اهل کشور کنگو چرخ دستی اش را به طرف من می آورد، راه رفتنش شل و ول است، کفشش با آن زینره ی لاستیکی روی کف صیقلی زمین جیرجیر صدا می کند.

- شب بخیر عزیزم.

- شب بخیر و ایسولت.

- عزیزم چه طور تا این وقت شب سرکاری؟ الآن باید خانه پیش عزیزانت باشی.

هر شب همین را بهم می‌گوید. من هم هر شب همین جواب را می‌دهم «دیر نیست.» و ایولت باخرسندی سری نکان می‌دهد و راهش را می‌کشد و می‌رود. مرد جوان و جدی که بالپ تاپش سرگرم بود و مرد غرق در عرق که ویسکی اسکاتلندی خورده بود، رفته‌اند. چیدن لیوان‌ها و گیلان‌ها را تمام می‌کنم. دخل را می‌شمارم، دو بار، و مطمئن می‌شوم حساب درست است. کل فروش را توی دفتر حساب یادداشت می‌کنم، موجودی را کنترل می‌کنم و چیزهایی را که باید دوباره سفارش بدهم، یادداشت می‌کنم. تازه متوجه پالتوی مرد تنومند می‌شوم که روی چارپایه‌ی بار آویزان است. جلو می‌روم و نگاهی به صفحه‌ی نمایش پروازها می‌اندازم. مسافره‌ای پرواز مونیخ به زودی سوار هواپیما می‌شوند، اگر بخوایم، فرصت هست که سریع بروم و پالتو را به مرد برسانم. دوباره نگاه می‌کنم، بعد به طرف دستشویی مردانه می‌روم.

- ببخشید، کسی این جاست؟

صدایی که از داخل می‌آید خفه است و کمی آشفته. در را به داخل هل می‌دهم. مردی که ویسکی اسکاتلندی خورده بود، روی دستشویی خم شده و آب به صورتش می‌پاشد. رنگش مثل گچ سفید است.

- پروازم را اعلام کرده‌اند؟

- همین الآن اعلام می‌کنند، شاید چند دقیقه‌ای فرصت باشد.

همین که می‌خواهم بروم، چیزی مانع می‌شود. مرد به من زل زده است، چشمانش دو دکمه‌ی کوچک پراز تشویش هستند.

- نمی‌توانم.

دستمال کاغذی برمی‌دارد و صورتش را خشک می‌کند.

- نمی‌توانم سوار هواپیما شوم.

Jojo Moyes
After
YOU

لوتیزا کلارک دختر پرستاری که در دنیای بزرگتری به رویش گشوده شده است. می رود تا زندگی را از سر بگیرد و آهنگی دیگر از بودن خویش بتواند. لوتیزا که اینک تحول عظیمی در او رخ داده است با تجربه‌ی جدیدی روبرو می‌شود و شرایط به گونه‌ای رقم می‌خورد که یک بار دیگر در آزمون زندگی شرکت می‌کند و بر سر دوراهی می‌ایستد. در نهایت مجبور می‌شود انتخابش را بکند و این شاید بزرگترین تصمیم زندگی‌اش باشد که...

جو جو مویز روزنامه‌نگار و نویسنده‌ی انگلیسی متولد ۱۹۶۹ لندن فارغ‌التحصیل دانشگاه لندن و یکی از معدود نویسندگانی است که دو بار موفق شده جایزه‌ی دانستن بلند رمانتیک سال را از لجنن رمان نویسان رمانتیک دریافت کند. وی که حدود ده سال برای روزنامه ایندیپندنت مقاله نوشته، سال هاست که فقط به نوشتن رمان می‌پردازد. رمان **«من پیش از تو»** به قلم جو جو مویز در صدر پرفروش‌های نیویورک تایمز قرار دارد و قبضش سینمایی آن با نقش‌آفرینی دو بازیگر سرشناس انگلیسی لیلیا کلارک و سام کلافلین ساخته شده است.



مریم مفتاحی

متولد ۱۳۴۳ ساری

فارغ التحصیل رشته‌ی مترجمی زبان انگلیسی از دانشگاه علامه طباطبائی، مترجم رمان‌های **جو جو مویز** اثر ایران



ISBN-978-600-784-419-8

